



هم کلاسی
Hamkelasi.ir

معنی لغت‌های مهم درس

طنین:	آواز	فراست:	هوشمندی، زیرکی باطنی
بی‌کران:	بی‌پایان	رنجور:	آزرده، غمگین
بالین:	بالش، بستر	تعرض:	حالتی از اعتراض به خود گرفتن
شیون:	ناله و زاری	مَهْد:	گهواره، بستر
رمق:	توان، نیرو	مقطع:	بریده، بریده بریده
لحد:	گور، جایی از گور که سر مرده است	رخسار:	چهره
سیمگون:	نقره گون، سفید رنگ	واپسین:	آخرین
فقیه:	دانشمند علم فقه	فراست:	آواز، صدا

خود ارزیابی

سوال ۱: چرا هم کلاسی خواجه نصیر به او لقب «کوه آهن» داد؟ زیرا معتقد بود او خستگی نمی‌شناسد و با اینکه دوازده سال بیشتر نداشت نیمی از روز را در محضر یک استاد و نیمی دیگر را در محضر استاد دیگری می‌گذراند ولی آثار خستگی در چهره اش نمایان نمی‌شود.

سوال ۲: ویژگی‌های اخلاقی ابوریحان و خواجه نصیر را مقایسه کنید.
هر دو پشتکار و همت زیادی در فراگیری علم و دانش، داشتند هر دو پیگیر مسئله‌های علمی بودند؛ هر دو خواستار دانستن علم بودند تا خواندن آن، یاد گرفتن مشتاقانه مسائل علمی، یادگیری در همه حال و در همهٔ وضعیت‌ها و همه شرایط.

سوال ۳: به نظر شما راز موفقیت، در زندگی امروز، چیست؟

داشتن همت و پشتکار، برنامه ریزی، تلاش و کوشش، تفکر و به کار بردن تجربیات دیگران.

سوال ۴: چرا ابوریحان بیرونی در آخرین لحظات عمر خود، اصرار داشت مطالب جدیدی بیاموزد؟ چون دوست نداشت در نادانی و جهالت بمیرد. او معتقد بود که انسان مسئله‌ای را بداند و بمیرد بهتر است تا نادانسته و جاهل بمیرد.

گفت و گو

سوال ۱: خود را به جای خواجه نصیرالدین توسی بگذارید و از زبان او علت‌های موفقیتش را بیان کنید.

سلام، بچه‌ها می‌دونید چرا من موفق شدم:

به خاطر: استفاده از زمان مناسب دوران کودکی برای استفاده از محضر چند استاد معتبر و خوب، مطالعه و تحقیق و بحث و مناظره برای رسیدن به پاسخ دلخواه مناسب، آرامش یافتن هنگام درس خواندن و بحث کردن در مورد مسائل مهم، سرعت زیاد یادگیری‌هایم و استفاده کامل از زمان شبانه روزی برای مطالعه، خسته نشدن هنگام یادگیری و مطالعه و استفاده از استادان، داشتن پدری صبور و مهربان که قسمتی از بحث و گفت و گو را با او انجام می‌دادم، توجه به پیرامون خودم برای پی بردن به پدیده‌های طبیعی و آفریده‌ها برای رسیدن به خدانشناسی و خودشناسی، هدفم از خواندن دانستن بود پس بسیار می‌خواندم و در گنجینه‌ام جای می‌دادم.

سوال ۲: داستان ابوریحان بیرونی را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

ابتدا تقسیم کار کنید و به هر کدام از دوستان و هم کلاسی‌هایتان یک نقش بدهید. سپس گفت و گوی شخص را به او گوشزد کنید چند بار تمرین کنید آن گاه نمایش را اجرا کنید.

نوشتن

سوال ۱: نوع رابطه معنایی (ترادف، تضاد) کلمه‌های زیر را مشخص کنید.

جاهل، دانا	متضاد	فراست، زیرکی	مترادف
فروزان، بی‌فروغ	متضاد	بلند آوازه، گمنام	متضاد
نقره فام، سیمگون	مترادف	بحث، گفت و گو	مترادف

سوال ۲: مانند نمونه، جدول زیر را کامل کنید.

فعل	زمان	نوع	شمار	شخص	بن
شنیدم	گذشته	ساده	مفرد	اول شخص	شنید
می‌خندیدیم	گذشته	ماضی استمراری	جمع	اول شخص	خندید
گفته‌اند	گذشته	ماضی نقلی	جمع	سوم شخص	گفت
پرسید	حال	ماضی التزامی	جمع	دوم شخص	پرس
دارد می‌نویسد	حال	مضارع مستمر	مفرد	سوم شخص	نویس

سوال ۳: جمله زیر با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی بیشتری دارد؟ دلیل آن را بنویسید.

«انسان بلند همت تا پایه ای بلند به دست نیاورد، از پای طلب ننشیند».

هرچه بیشتر می‌آموخت عشق و علاقه‌اش به دانش اندوزی بیشتر می‌شد. به تشنه‌ای می‌مانست که ساعت‌ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فرزوان مانده است و سپس به آب می‌رسد ولی هرچه از آن می‌نوشد گویی تشنه‌تر می‌شود.

سوال ۴: آرایه‌های هر عبارت را مشخص کنید.

الف) هر روز درخت وجود نصیرالدین، پر بارتر می‌شد.

تشبیه: درخت وجود

ب) همه یک صدا نام او را بر زبان می‌راندند.

کنایه: بر زبان راندن کنایه از مشهور شدن

معنی لغت‌های مهم درس

افق:	کناره‌های آسمان، انتهای دید	بد عهد:	بد پیمان
پرسان:	پرسشگر	دستان:	لقب زال، پدر رستم، جهان پهلوان ایرانی
دف:	یکی از آلات موسیقی	سو:	جهت
شط:	رود بزرگ که به دریا می‌ریزد	فوق باور:	باور نکردنی، غیر قابل باور
کمند:	طناب، بند	مهد:	گهواره، زمین هموار
نام آور:	مشهور	هجوم:	حمله کردن، یورش، حمله ناگهانی
تل:	تپه بلندی	غالب:	غلبه کننده، چیره، بسیار، افزون
تجسم:	تصویر ذهنی، دارای جسم شدن	روایی:	روایت کنندگی، رونق، رواج
نام آور:	نامدار، مشهور	گنبد:	برآمدگی بالای معابد و مساجد
زار:	رنجور، ضعیف	حمیت:	مروت، جوانمردی، غیرت، رشک
کاردان:	خردمند، کار آزموده	سیرت:	طریقه، روش، مذهب، خلق و خو
ملازم:	همراه، نوکر، ثابت قدم	گران:	سنگین، وقار
عزل کردن:	از شغل برکنار کردن	غوغا:	جار و جنجال زیاد
سرکش:	عاصی، نافرمانی، یاغی	بی‌انصاف:	ظالم، ستمکار، بیدادگر

معنی ابیات شعر آرشی دیگر

جنگ، جنگی نابرابر بود/ جنگ، جنگی فوق باور بود/ کیسه‌های خاکی و خونی/ خط مرزی را جدا می‌کرد
جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود/ جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود/ آن کیسه‌های پر از خاک و خون آلود، خط مرزی کشور
ما را از دشمن جدا و مشخص می‌کرد.

دشمن بد عهد بی انصاف/ با هجوم بی امان خود/ مرزها را جابه جا می‌کرد
دشمن عهد شکن ظالم/ با حمله‌های ناگهانی و پی در پی خود/ در اثر پیروزی و شکست گاه پیشروی می‌کرد و گاه عقب
می‌نشست

از میان آتش و باروت/ می‌وزید از هر طرف، هر جا/ تیرهای وحشی و سرکش/ موشک و خمپاره و ترکش
تیرهای کشنده و خطرناک، موشک، خمپاره و ترکش از همه جا و از میان آتش و گلوله و باروت به سمت ما پرتاب می‌شد.
آن طرف، نصف جهان با تانک‌های آتشین در راه/ این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود/ خانه‌های خاک و خون خورده/ مهد
شیران و دلیران بود در آن سوی مرز، نصف کشورهای جهان با وسایل و ادوات جنگی مجهز آماده حمله به ایران هستند و در
این طرف مردم ایران تنها مانده‌اند و سلاح جنگی و مبارزه آنها تنها ایمان به خدا بود. / در خانه‌هایی که بر اثر جنگ ویران و
خونین شده بودند شیر مردان شجاع قرار داشتند.

شهر خونین، شهر خرمشهر/ در غروب آفتاب خویش/ چشم در چشم افق می‌دوخت/ در دهان تانک‌ها می‌سوخت/ در چنان حالی هراس انگیز

شهر خرمشهر که از شدت خونریزی مجروحان و شهیدان، خونین شده بود در هنگام غروب آفتاب به دور دست‌ها نگاه می‌کرد. در میان شعله‌های سوزان و کشنده تانک‌های دشمن می‌سوخت و از بین می‌رفت در چنان حال وحشت انگیزی.

شهر از آن سوی سنگرها/ شیر مردان را صدا می‌زد: / آی! ای مردان نام آور / ای همیشه نامتان پیروز
شهر از آن طرف سنگرها مردان دلیر جنگی را به سوی خویش فرا می‌خواند. / ای مردان نامدار و معروف / ای کسانی که همیشه نام و یادتان جاودان و سرافراز است.

بی‌گمان امروز/ فصلی از تکرار تاریخ است/ گر بماند دشمن، از هر سو / خانه‌ها مان تنگ خواهد شد. بدون شک امروز، بخشی از تاریخ در حال تکرار شدن است، اگر دشمن در سرزمین و کشور ما باقی بماند، وطن ما کوچک و تنگ خواهد شد.

ناممان در دفتر تاریخ/ کوچک و کم رنگ خواهد شد نام ما ایرانیان شجاع در دفتر تاریخ بسیار بی‌ارزش و کم رنگ خواهد شد.

خون میان سنگر آزادگان جوشید/ مثل یک موج خروشان شد/ کودکی از دامن این موج بیرون جست/ از کمند آرزوها رست/ چشم او در چشم دشمن بود / دست او در دست نارنجک

خون غیرت در رگ‌های ایرانیان آزاده به جوش آمد و همه خشمگین شدند و مثل موج پر خروشی حرکت کردند. ناگهان یک کودک از میان موج‌های پر خروش رزمندگان ایرانی بیرون آمد و خودش را از طناب آرزوهای مادی رها کرد و در حالی که چشم در چشمان دشمن دوخته بود و نارنجکی هم در دستش بود.

جنگ، جنگی نابرابر بود/ جنگ، جنگی فوق‌باور بود/ کودک تنها، به روی خاکریز آمد/ صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود/ جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود. / کودک تنها (حسین فهمیده) به بالای خاکریز آمد، صدها نفر چشم به او دوخته بودند.

خط دشمن، گیج و سرگردان/ چشم‌ها از این و آن پراسان: / «کیست این کودک؟ خط مرزی و حمله دشمن گیج و سرگردان شده بود و با چشمان خود از یکدیگر می‌پرسیدند که این کودک کیست؟

او چه می‌خواهد از این میدان؟! / صحنه جانبازی است اینجا؟! / یا زمین بازی است اینجا؟! / دشمنان کوردل، اما در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند/ تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند/ در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند/ بر کمانش تیر «آرش» را نمی‌دیدند / در رگش خون «سیاوش» را نمی‌دیدند

او از این میدان جنگ چه می‌خواهد؟ این جا، میدان جنگ و جان باختن است یا زمین بازی کودکان؟! اما دشمنان نادان که نور ایمان و معنویت را در قلب او نمی‌دیدند شمشیر آتشین دستان پهلوان را در دستش نمی‌دیدند و در نگاه او خشم و ناراحتی را نمی‌دیدند، نارنجک میان دستان او را که مثل کمان و تیر (آرش) بود، نمی‌دیدند و خون پاک سیاوش، پهلوان نامی ایران را که در رگ‌های با غیرت او جاری بود، نمی‌دیدند.

کودک ما بغض خود را خورد/ چشم در چشمان دشمن کرد/ با صدایی صاف و روشن گفت: / «آی، ای دشمن! من حسین کوچک ایران زمینم/ یک تنه با تانک‌ها تان در کمینم/ مثل کوهی آهنینم». کودک قصه ما، حسین فهمیده غم و ناراحتی خود

را فرو نشاند و در مقابل دشمن به آنها خیره شد، سپس با صدایی رسا و آشکار گفت: «ای دشمن، بدان که من حسین کوچکی از سرزمین ایرانم و به تنهایی در کمین تانک‌های غول پیکر شما هستم. من هم چون کوه مقاوم، محکم و آهنین هستم. ناگهان تکبیر، پر وا کرد/ در میان آتش و باروت، غوغا کرد/ کودکی از جنس نارنجک/ در دهان تانک‌ها افتاد... ناگهان فریاد الله اکبر در میدان جنگ، طنین انداز شد و در میان آتش و گلوله غوغا و خروشی به پا کرد. کودکی شجاع که مثل نارنجک بود خودش را در مقابل تانک‌های دشمن انداخت.

لحظه‌ای دیگر/ از تمام تانک‌ها، تنها/ تلی از خاکستر خاموش/ ماند روی دست‌های دشت چند لحظه بعد، از آن همه تانک‌های دشمن، تنها تپه‌ای از خاکستر خاموش در میان دشت باقی ماند.

آسمان از شوق، دَف می‌زد/ شط خرمشهر، کف می‌زد/ شهر، یکباره به هوش آمد/ چشم اشک آلوده را وا کرد/ بر فراز گنبدی زیبا/ پرچم خود را تماشا کرد محیط از شادی، جشن و سرور به پا کرد، رود خرمشهر از شوق در جوش و خروش بود و انگار کف می‌زد. شهر پس از این واقعه بزرگ به خود آمد چشم‌های اشکبارش را باز کرد بر بلندای گنبدی زیبا پرچم ایران را به تماشا نشست.

خود ارزیابی

سوال ۱: کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟

کیست این کودک؟! او چه می‌خواهد از این میدان؟!!

کودک ما بغض خود را خورد/ چشم در چشمان دشمن کرد/ با صدایی صاف و روشن گفت: آی دشمن، من حسین کوچک کوچک ایران زمین هستم، کودکی از جنس نارنجک/ در دهان تانک‌ها افتاد.

سوال ۲: دربارهٔ این مصراع شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه» توضیح دهید.

منظور این است که ارتش عراق تنها نبود، بلکه نیمی از قدرت‌های بزرگ دنیا و کشورهای جهان همراه و پشتیبان او بودند و هر نوع سلاحی به این کشور می‌دادند از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی گرفته تا تانک‌ها و هواپیماهای مجهز. اما در مقابل ایران فقط به نیروهای خودش و امید به خدا متکی بود.

سوال ۳: چه شباهت‌هایی بین این درس و درس هفتم (هم زیستی با مام میهن) وجود دارد؟

هر دو مربوط به ادبیات پایداری و مربوط به وطن دوستی هستند و این که هرکس باید نگاهی دقیق به کشورش داشته باشد و هم چون رابطهٔ مادر و فرزندی رابطه‌ای عاشقانه و پر احساس داشته باشند و هم چون رابطه مادر و فرزندی رابطه‌ای عاشقانه و پر احساس داشته باشند و برای همدیگر از بذل جان و مال و... دریغ نکنند.

سوال ۴: شما اگر در زمان جنگ بودید چه می‌کردید؟ پاسخ به این سوال دشوار است. شاید در کنار رزمندگان با دشمن می‌جنگیدم و شاید هم، مانند شهید فهمیده نارنجک به خود می‌بستم و برای دفاع از سرزمین عزیزم به زیر تانک می‌رفتم.

گفت و گو

سوال ۱: دربارهٔ شباهت‌های آرشی کمانگیر و حسین فهمیده گفت و گو کنید. هر دو عزیز، ایرانی و سرافراز بودند، برای بیرون راندن دشمن پلید از خاک سرزمینشان جان خود را از دست دادند، عاشق سرزمینشان بودند، به ما فهماندند که باید از

سرزمین و آرمان‌های ملت دفاع کنیم.

سوال ۲: به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقالی، در کلاس اجرا کنید.

تقسیم کار کنید و هر کس کاری را بر عهده بگیرد. تصاویری از صحنه‌های جنگ تهیه کنید و همزمان با خواندن شعر به صورت نقالی، تصاویر را نیز نمایش دهید.

نوشتن

سوال ۱: در مصراع‌های زیر، واژه‌های نادرست املائی را بیابید و شکل صحیح آنها را بنویسید.

الف) ناگهان تکبیر پر واکرد / در میان آتش و باروت، غوقا کرد. **غوغا**

ب) این طرف تنها صلاح جنگ، ایمان بود/ خانه‌های خاک و خون خورده/ مهد شیران و دلیران بود. **صلاح** **سلاح**

پ) دشمن بد عهد بی انصاف/ با هجوم بی امان خود/ مرزها را جا به جا می‌کرد. **هجوم** **هجوم**

سوال ۲: هر یک از بیت‌های زیر به کدام داستان اشاره دارد؟ چکیده آنها را در دو بند بنویسید. (دو مورد انتخاب شود).

چون سگ اصحاب کهف، آن خرس زار
شد ملازم در پی آن بردبار

اشاره و تلمیح به داستان قرآنی اصحاب کهف دارد.

اصحاب کهف عده‌ای مسیحی بودند که در زمان حکمرانی امپراتوری روم باستان با نام دقیانوس در شهر افسوس در ترکیه امروزی زندگی می‌کردند و همگی جز یکی از آنان که چوپان بود از اشراف و درباریان بودند و دین خود را مخفی نگه می‌داشتند.

آنها سرانجام از جبر روزگار خسته شده و به گفته قرآن بر اساس الهامی که از خداوند دریافت کردند، همراه سگ خود به غاری در روستایی به نام رقیم نزدیک مریوان کنونی رفتند. چون به غار رسیدند خواب ایشان را در ربود پس حدود سیصد سال به خواب رفتند و بعد از سیصد سال چون برخاستند خود پنداشتند که چند ساعتی بیش نخفته‌اند. چون به شهر رفتند همه چیز را دگرگون یافتند. سرانجام به غار بازگشتند و دیگر اثری از آنها یافت نشد و مردم بر فراز غار برای آنها مسجدی ساختند.

بزد تیر بر چشم اسفندیار
سیه شد جهان پیش آن نامدار

اشاره به نبرد اسفندیار و رستم دارد.

اسفندیار، شاهزاده ایرانی و رستم نیز پهلوان نامدار ایرانی است. شاه ایران قصد ندارد که اسفندیار را به جانشینی خود انتخاب کند. از آن سو هم دل خوشی از رستم ندارد، به همین دلیل آتش جنگ بین این دو پهلوان نامی را روشن می‌کند. در جنگ تن به تن نه رستم موفق می‌شود که اسفندیار را از پای درآورد و نه اسفندیار می‌تواند علیه رستم کاری کند. تا اینکه رستم نزد سیمرغ می‌رود و سیمرغ می‌گوید که اسفندیار رویین تن است، یعنی هیچ تیری یا شمشیری در وی اثر نمی‌کند. همه جای بدن او ضد ضربه است به جز چشم او. سیمرغ می‌گوید که زرتشت پیامبر ایران باستان، اسفندیار را در چشمه زندگی شست و شو داد اما هنگام فرو رفتن در آب اسفندیار چشمان خود را بست و چشمانش از گزند آسیب‌ها مصون نماند. رستم بر اساس همین ضعف اسفندیار، در جنگ با او، تیر را به چشم اسفندیار زد و او را شکست داد.

سوال ۳: درک و دریافت خود را از سروده زیر، در دو بند بنویسید.

«آسمان از شوق، دف می‌زد / شطّ خرمشهر، کف می‌زد / شهر یکباره به هوش آمد / چشم اشک آلوده را واکرد/ بر فراز گنبدی زیبا/ پرچم خود را تماشا کرد» این سروده با آهنگی استوار به حماسه بیرون راندن دشمن از خرمشهر اشاره دارد و از این

اتفاق مهم و باارزش، آسمان به خاطر شوق و علاقه زیاد دف می‌زد و با این دف زدن رود خرمشهر با شادی وصف ناشدنی کف می‌زد و خرمشهر یکباره به هوش آمد و از اسارت و بندگی رهایی یافت و چشمان پر از اشک خود را باز کرد و با تلاش سربازان ایرانی که حقیقتاً همچون سربازان امام زمان (عج) هستند پرچم سه رنگ زیبای کشورمان، ایران عزیز، را بر فراز گنبدی زیبا برافراشتند و خرمشهر، آن را تماشا می‌کرد.

این سروده بیان دلاوری‌ها، شجاعت‌ها، استواری‌ها و شادی‌های سرشار همه مردم ایران به ویژه خرمشهری‌ها و تمام پدیده‌های آن را بیان می‌کند که در جنگی نابرابر حسین فهمیده و حسین فهمیده‌های زیادی همچون آرشی کمانگیر برای دفاع از ایران و ایرانی به پا خواستند و جانانه و عاشقانه جانهای خود را برای کشورشان فدا کردند تا به پاس این ایثار و فداکاری وجبی از خاک ایران به دست دشمن نیفتد.

معنی حکایت

اسکندر، یکی از کاردانان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد.

اسکندر یکی از عوامل کار بلد خود را از کار با ارزش و مهم برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به وی سپرد.

روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می‌بینی عمل خویش را؟

روزی آن مرد اسکندر را دید. اسکندر گفت: کار خود را گونه می‌بینی؟

گفت: زندگانی‌ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد.

گفت: عمر شما طولانی باشد! مرد با انجام کار بزرگ نمی‌شود و ارزش نمی‌یابد، بلکه کار با مرد بزرگ می‌شود و ارزش می‌یابد.

پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می‌باید و داد.

پس در هر کاری، باید روش خوب و مناسب و انصاف را به کار گرفت.

معنی لغت‌های مهم درس

الا:	به جز	عارف:	دانا، شناسنده
عیال:	همسر، خانواده	عهد:	پیمان، دوره
شفاعت:	خواهشگری	قحطی:	خشک سالی، نایابی
جاه:	مقام، منزلت، درجه، رتبه	نازند:	می‌نازد، افتخار می‌کنند
درگاه:	پیشگاه	صومعه:	عبادتگاه، دیر، محل عبادت
جامه:	لباس	مخلوق:	آفریده
مقرب:	نزدیکان، کسی که قرب و منزلت یافته	نیاسودمی:	استراحت نمی‌کردم
رنجه:	آزرده	ابلیس:	شیطان
طراز:	دزد، راهزن	مقر:	قرارگاه، جای قرار و آرام
سلاله:	برگزیده، خلاصه هر چیز	زهره:	جرئت، شجاعت
رشید:	دلاور	باژگونه:	واژگونه، وارونه
معارض:	نردبان‌ها، آنچه به وسیله آن بالا می‌روند	خفته‌اند:	خوابیده‌اند

معنی عبارت‌های مهم متن درس

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپيچند و چراغ نبود. روایت کرده‌اند آن شبی که رابعه به دنیا آمد، در خانه پدرش لباس به اندازه‌ای نبود که او را در آن قرار دهند و هیچ چراغی در خانه نبود که آن را روشن کنند.

به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه به نزد فلان همسایه برو و به اندازه یک چراغ از او روغن (سوخت چراغ) قرض بگیر. در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند در شهر بصره خشک سالی و نایابی بزرگی به وجود آمد و هر سه خواهر رابعه پراکنده شدند و رفتند.

او را به چند درم بفروخت. او را به چند سکه نقره فروخت.

آن خواجه او را به رنج و مشقت، کار می‌فرمود. ارباب رابعه انجام کارهای سخت و دشوار را به او دستور می‌داد.

روی بر خاک نهاد و گفت: مرا از این همه هیچ غم نیست، الا رضای تو می‌باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟»

صورتش را بر روی زمین گذاشت (سجده) و به خداوند با حالت راز و نیاز گفت: از این همه سختی ناراحت نیستم، مگر خشنودی تو، پس باید بدانم آیا از من خشنود هستی یا نه.

آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود؛ چنان که مقربان آسمان به تو نازند صدایی شنید که می‌گفت: غمگین نباش، در آینده چنان مقامی خواهی داشت که تمام فرشتگان و نزدیکان درگاه الهی به تو افتخار می‌کنند.

دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی. پیوسته روزه می‌گرفت و هر شب به نماز می‌ایستاد و تا صبح در

حال عبادت بود.

شبی خواجه از خواب درآمد. یک شب خواجه از خواب بیدار شد.

الهی! تو می‌دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. خدایا! تو آگاه و باخبری که آرزو و میل قلبی من در همراهی و اطاعت کردن از فرمان و دستور توست و نور چشم‌های من در خدمت آستان و درگاه توست.

اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیاسودمی. اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده‌ای. به خدمت تو، از آن دیر می‌آیم اگر اراده و اختیار این کارها در دست من بود، حتی یک لحظه هم از خدمت درگاه تو آسوده و بی‌خیال نمی‌شدم، اما تو مرا زیردست و غلام آفریده‌ای به همین علت دیر به خدمت و نیایش و عبادت تو حاضر می‌شوم.

ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ای مرد! به خود سختی نده، زیرا او چند سال است که دلش را به ما داده است.

ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد. دزد را کی زهره آن بود که گرد چادر او گردد؟ شیطان جرئت ندارد که اطراف او نزدیک شود و صدمه‌ای به او برساند. دزد چگونه می‌تواند به او نزدیک شود و به او آسیب برساند؟

تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است. تو خود را آزار نده ای دزد، زیرا اگر یک دوست (بنده خوب خدا) در خواب است، دوست بسیار با ارزش او (خداوند) بیدار است و مراقب اوست.

خود ارزیابی

سوال ۱: چرا پدر رابعه، شب تولد او دلتنگ خوابید؟ زیرا دخترش به دنیا آمده بود اما آنها نه در خانه لباس زیادی داشتند که او را در آن بپوشانند و نه توانسته بود روغنی برای چراغ پیدا کند.

سوال ۲: چه عنوان‌های دیگری می‌توان برای این درس انتخاب کرد؟

زن با خدا، زن کامل، انسان متوکل، شفیع امت، مقام زن، رابعه و طرار، زن پاکدامن، زن مقرب و...

سوال ۳: مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی رابعه چه بود؟

راضی بودن به رضای خدا، توکل به خدا، شکرگزار نعمت‌های خدا بودن، فروتنی در مقابل خدا، پارسا و پاکدامن

سوال ۴: چگونه می‌توان انسان کاملی بود؟ با توکل و ایمان به خدا؛ یعنی اینکه خدا را در همه حال و همه کار با خود همراه کردن و هر کاری را برای رضایت او انجام دادن.

گفت و گو

سوال ۱: درباره نمونه‌هایی از فداکاری زنان ایرانی در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفت و گو کنید. زنان ایرانی چه در انقلاب و چه در دوران دفاع مقدس، همراه و همگام با مردان قدم برداشتند. زنانی مانند: فرنگیس حیدرپور، فوزیه شیردل و طیبہ واعظی

سوال ۲: درباره یکی از زنان بزرگ شاهنامه فردوسی، تحقیق کنید.

گرد آفرید نخستین شیر زن حماسه ملی ایران است. گرد آفرید دلربا و چالاک با این که در شاهنامه حضوری کوتاه دارد و

شکست هم می‌خورد، بسیار برجسته است و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. وی را می‌توان مانند فرانک، ارنواز و شهرناز نمونه زن اصیل ایرانی دانست. در میان مرز ایران و توران دژی به نام «دژ سفید» بود که گژدهم پدر گردآفرید بر آن حکمرانی می‌کرد. داستان گردآفرید از رسیدن سهراب به دژ سپید شروع می‌شود. وقتی سهراب به دژ سفید رسید با هژبر روبه رو شد و هژبر را شکست داد و در کمال ناباوری سربازان دژ سپید، سهراب هژبره را نکشت و او را به اسارت گرفت و به درون سپاه خود فرستاد، از آنجا که فرمانده دژ سپید گژدهم پیرمردی سالخورده بود و یک پسر نوجوان داشت، گرد آفرید دختر ارشد او، لباس نظامی بر تن کرد. سهراب او را به نبرد طلبید. پس از رویارویی سهراب و گردآفرید، گرد آفرید متوجه شد توان مقابله با سهراب را ندارد از این رو تصمیم به فرار گرفت که در راه سهراب به او رسید و با ضربه‌ای کلاه خود گردآفرید که چهره او را پنهان کرده بود، برداشت و متوجه شد او دختری زیباروی است. گردآفرید که خود را شکست خورده و تسلیم دید دست به نیرنگ زد و به سهراب وعده‌های دروغین داد. سهراب که شیفته گردآفرید شده بود، پیشنهادش را قبول کرد و با او به سمت دروازه دژ سپید روانه شد. در میانه راه گردآفرید با زیرکی به داخل دژ تاخت و دروازه را بر روی سهراب بست و سهراب را از نتیجه حمله به ایران و نبرد با رستم بر حذر داشت.

نوشتن

سوال ۱: هر یک از واژگان زیر با کدام نشانه جمع به کار نمی‌روند؟

واژه	نشانه جمع	ها	ات	ان
مخلوق	مخلوق‌ها	مخلوقات		
طرار	طرارها			طراران
ظالم	ظالم‌ها			ظالمان
نظر	نظرها	نظرات		
غریب	غریب‌ها			غریبان

سوال ۲: با توجه به متن درس، واژه «دوست» در جمله زیر، به چه اشاره دارد؟

«اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.» دوست اول: بنده خدا(رابعه) دوست دوم: معشوق ازلی(خداوند)

سوال ۳: جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

۲- او شعر را می‌سرود. ۳- تو داشتی شعری را می‌سرودی ۴- تو داشتی شعر می‌خواندی

فرصتی برای اندیشیدن

سوال ۱: چرا خرمشهر نماد هشت سال مقاومت معرفی شده است؟

زیرا خرمشهر به ساده ترین سلاح‌های دفاع تا آخرین لحظه در مقابل دشمن مقاومت کرد و مردم هر یک با جان و مال و ناموس خود از شهر دفاع کردند.

سوال ۲: دریافت شما از جمله زیر چیست؟

«حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، سر بر آورد.»

زندگی واقعی مردان خدا همیشه دارای تولد است و هیچ گاه از بین نمی‌رود و پیوسته به فکر دیگران هستند.